

## اصطکاک زیاد با تماشاگر

### سوگند مختاری

فیلم دارای سه پتانسیل اساسی و خوب برای به حداکثر رساندن وضعیت دراماتیکی فیلم است. عطف‌ها، گره‌ها و بک‌گراند‌های کارکتری که می‌توانستند، اثر را نجات داده و عمقی قصه‌پردازانه برای ارائه داشته باشند. مهرور و از دست دادن فرزندش، امیرعلی، اتفاقات و روابط بین‌شان، کلیدهای ساختاری و روایی بی‌مادر بودند که طبق فیلمنامه، گره‌ها و بحران‌ها را هدایت می‌کردند اما این گزینه‌ها به دلیل کم‌رنگ پیش‌رفتن و پرداخت شلخته‌وار هنگام بسط، به کمترین میزان تاثیرگذاری خود رسیدند و کل قصه با اصطکاک زیاد با تماشاگر به پایان خودش رسید.

اثر به‌دنبال مادرانگی است اما در کم‌رنگ‌ترین قسمت داستان و زیر سایه‌ی شلوغی فیلمنامه، خودش را نشان می‌دهد. در نقطه عطفی که عرفان زیر عمل پیوند کلیه می‌میرد، فیلم با سطحی کردن این اتفاق شانس بزرگ خود را برای نمایان کردن محتوا از بین می‌برد.

در این سکانس مهرور فرزندش را از دست داده و حالا بچه‌ی دو نفر دیگر را در شکم دارد، این اتفاق می‌توانست بسیار دراماتیک‌تر و کنش‌گرانه‌تر برای مخاطب جا بیفتد، چراکه یکی از پتانسیل‌دارترین اتفاقات قصه است

و صد البته خاستگاه اقتصاد و این‌ها مرتبط نیست. اگر این کار آکتر نبود این خواسته من محقق نمی‌شد.

**اگر بخواهم مصداقی تر صحبت کنم مثلا صحنه مربوط به تراشیدن موی سر پژمان جمشیدی است؛ اگر ممکن است از ایده‌اش بگوئید و اینکه آیا قرارداد چینی صحنه‌ای علت خاصی داشت؟**

دلیل اول این کار این است که اگر توجه کنید پژمان جمشیدی تقریباً چیزی حدود ۱۰ کیلو از وزن واقعی‌اش در فیلم سنگین‌تر است و من دنبال این موضوع بودم، چون پژمان جمشیدی تا قبل از بی‌مادر مثلاً اگر برگردید به سال ۱۴۰۰ یا نگاه اول می‌زنید زیر خنده، چون بازیگری کم‌دین است و مخاطب چیزی غیر از این از پژمان جمشیدی ندیده. در یک فیلم ملودرام و فیلمی که یک جاهایی تلخ خواهد شد، یک فیلمی که دارد حرف جدی می‌زند اگر مخاطب با دیدن پژمان از همان لحظه اول پخ بزند زیر خنده شما با یک شکست جدی مواجه شده‌اید.

ن دنبال این بودم که مخاطب حتی دقایقی تردید کند که آیا با پژمان جمشیدی مواجه می‌شود یا نه که بعد از این که تردید اجازه نداد بخندد آرام آرام با کار آکتر ارتباط برقرار

متوسط است قبول نمی‌کند که در ازای دریافت پول، ۹ ماه سختی بکشد و فرزندش را هم تحویل دیگری بدهد. لاجرم کاراکتری که برای قصه انتخاب می‌شود از طبقه فرودست خواهد بود. این قواعد بدیهی است و گریزی ندارد. زمان نگارش فیلمنامه، با ۱۶-۱۵ نفر که رحم اجاره داده بودند، مصاحبه کردم و رقم‌ها بین ۲۰ تا ۵۰ میلیون بود. چه کسی از طبقه متوسط حاضر است حتی ۵۰ میلیون بگیرد و این کار را انجام دهد؟ حتی طبقه متوسط رو به پایین هم این کار را نمی‌کنند

**و به عنوان سوال آخر، قهرمان قصه شما کیست؟**

می‌توانم بگویم همه آدم‌ها قهرمان هستند، یکی از اساتید فیلمسازی که فیلم را دیده بود و به من گفت یعنی تو قهرمان را نمی‌دانی؟ گفتم من می‌دانم. همین فیلمنامه را می‌توانم طوری بنویسم که قهرمان و ضدقهرمان داشته باشد. من می‌خواستم مدلی کار کنم که برای خودم باشد. در این فیلم هم همین اتفاق افتاد، امیر قهرمان است، میترا قهرمان است. حتی پژمان هم قهرمان است.



کند و برود در فضای جدید کار آکتر محمود. به همین دلیل کارهایی که می‌توانستیم انجام بدهیم بخشی از آن در پوشش استایل، وزن و از همه بیشتر در میمیک صورت بود. سعی کردیم خیلی متفاوت‌تر از پژمان جمشیدی‌ای باشد که همیشه می‌دیدیم.

**بر اساس اسم فیلم که بی‌مادر است، به نظر می‌رسد بیشترین چالش‌ها پیرامون خانواده باشد و این موضوع را القا می‌کند. لطفاً بگوئید که اسم این فیلم چگونه انتخاب شد و چگونه به بی‌مادر رسیدید؟**

قصه فیلم متمرکز بر روی نوزادی است که ما درباره آن کودک صحبت می‌کنیم و می‌پرسیم که می‌گوییم که آن بچه چه سرنوشتی را خواهد داشت. در عین حال که دو مادر برایش تعریف شده است، یک مادر ژنتیکی و یکی مادری که از جانش گذشته تا این بچه متولد بشود. بعضی جاها وقتی یک دوگانگی قوی به وجود می‌آید ما به عدم می‌رسیم. یعنی وقتی دو نفر نسبت به تو احساس مالکیت داشته باشند احتمالاً بیشتر به عدم میرسی، چه در روابط انسانی و عاشقانه و چه در رابطه فرزند با خانواده. به بیان دیگر این موضوع باعث می‌شود خیلی تنها‌تر و خیلی از دست داده‌تر باشی.

**انتخاب این دو زن از دو طبقه اجتماعی چه تاثیری در پیشبرد فیلم و چالش‌های آن داشت؟**

موضوع این است که روابط علی و معلولی فیلمنامه، راه دیگری به شما نمی‌دهد. طبیعتاً زنی که از طبقه

